

نسبت به هدف اول، گفتگویی ارائه نمی‌دهیم؛ چون خارج از مقصد ماست، ضمن این که اندیشه عدم اعتبار رأی مردم در مشروعیت بخشی به شروع و ادامه حکومتی که پیامبر و امام معصوم - علیهم صلوات الله - در رأس آن قرار دارند، از اقبال عموم فقیهان و متکلمان امامیه برخوردار و از محل ابتلای ما خارج است.

آری! قائلان به اندیشه قبل در صورت اثبات مشروعیت حکومت پیامبر و امام به رأی مردم، هر چند در اداره زندگی دنیایی خویش، به راحتی می‌توانند مرام خود را در عصر غیبت، اثبات کنند، هر چند فقیهی عادل و جامع در رأس هرم قدرت باشد. چنان که قائلان به عدم اعتبار رأی مردم در عصر غیبت، با اثبات عدم اعتبار در عصر حضور و اثبات همسانی اختیار امام معصوم - علیه السلام - و فقیه در اداره حکومت، مرام خود را برای عصر غیبت راحت‌تر به اثبات می‌رسانند!

نسبت به هدف دوم باید گفت:

ارتکاز متداول و مشهور فقیهان امامیه این است که حکومت در اصل، از آن خداوند متعال است و در عصر حضور به اذن خداوند به پیامبر و امام معصوم - علیهم السلام - می‌رسد.

در عصر غیبت، برخی - در واقع - مساله را رها کرده و از حکومت خاصی سخن به میان نیاورده تا در امتداد آن از اشتراط اعتبار آن به رأی مردم یا عدم این شرط، گفتگو کنند.

البته این گروه، گاه از ولایت حاکم شرع (= فقیه جامع شرایط قضا و افتا) بر مثل اجرای حدود، قصاص، قضا، امور حسبه، سخن به میان می‌آورند و آن را مشروط به رأی مردم نمایند¹، لکن این باور را مساوی با ولایت فقیه بر تشکیل حکومت، قرار گرفتن در رأس هرم قدرت و اداره جامعه با همه شئون آن نمایند (دقت شود)، تا از آن باور به عدم اعتبار رأی مردم در مشروعیت حکومت، استنتاج شود.

دو گانه ولایت بر اجرای احکام و ولایت بر امور مردم

در این جاست که باید با تسلط کامل و جامع بر اندیشه این گروه از فقیهان و متکلمان امامیه، به سراغ تعابیر آن‌ها رفت، کاری که گاه مورد غفلت قرار می‌گیرد و برداشت ناصحیح از عبارات ایشان می‌شود؛ مثلاً این گروه از فقیهان، جزء کسانی قلمداد می‌شوند که به ولایت فقیه بر تشکیل حکومت و تمشیت امور مردم قائلند و در مشروعیت حکومت - چه در شروع و چه در امتداد - به رأی مردم قائل نیستند! در حالی که در نهانخانه این جمعیت، ظاهراً، این پیش‌انگاره وجود دارد که ولایت فقیه بر اجرای حدود و سایر مواردی که ذکر شد، ولایت بر امور مردم نیست، بلکه ولایت بر اجرا و عینیت بخشیدن به احکام الهی است که از امور مردم به حساب نمی‌آید.

ثمره این نگاه حتی در استثنا بودن یا نبودن ولایت انبیا و ائمه - علیهم السلام - از اصل عدم ولایت آحاد مردم بر دیگری نیز روشن می‌شود. به متن ذیل توجه کنید:

«از دیگر مستثنیات بارز این قاعده، اولویت انبیا و ائمه اطهار - علیهم السلام - بر مسلمین است. در این که ولایت آن‌ها تخصیصاً یا تخصّصاً از تحت عموم قاعده خارج شده است، نظرات مختلفی وجود دارد. برخی اذعان داشته اند که پیام محوری قاعده مزبور، امر الناس است و باید محرز گردد که امر مشکوک از مصادیق امور مردم باشد، نه از مصادیق امر الله که به نحو تخصص خارج است. لذا در اقسام ولایت معصومین نیز توجه به این ملاک تفکیک، حائز اهمیت است و نمی‌توان تمام اقسام ولایت معصومین را از سنخ تخصیص دانست. از باب مثال، ولایت ایشان بر خمس و زکات از سنخ تخصیص نیست؛ چرا که اموال حکومت دینی و تحت مالکیت حکومت دینی است. در نتیجه از موارد ولایت بر امور مردم نیست تا تخصیصاً از اصل موجود خارج شود. برخلاف نظریه فوق، برخی بدون هیچ تفصیلی ولایت معصوم را تخصیصی بر عمومیت قاعده حاضر دانسته‌اند»² فتامل.

به هر روی، گروهی از فقیهان به ویژه از دهه چهل از سده چهاردهم هجری شمسی آن هم بیشتر در مدرسه قم. مسأله را رها نکرده و حکومت در عصر غیبت بر شئون دینی و اداره جامعه و سیاست مدن و مردم را از آن فقیه میدانند و با تفاوت و اختلافات جزئی که در گستره اختیارات حاکم با یکدیگر دارند در اصل ماجرا همصدا هستند. ظاهر تعابیر این گروه عدم اعتبار رأی مردم در مسئله است.

این جمعیت معتقد است:

«چنان چه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد، طاغوت است یا خدا یا طاغوت. اگر با امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وارد شدن در حوزه او، وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب شود.....»³ فتامل.⁴

2. مقاله «تحلیل جایگاه ولایت سیاسی به عنوان اصل اولیه د رمکتب فقهی قم»، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره 95، بهار 1399، ص 80.

3. صحیفه امام (خمینی)، ج 10، ص 220.

4. اشاره به قابل تفسیر بودن این متن، به گونه ای که با انگاره مشروعیت بر رأی مردم نیز قابل جمع باشد، به ویژه با توجه به سایر کلمات قائل. ادامه تحقیق، مطلب را بهتر روشن می‌کند.